



شفاعت خواهی از روح شفیع در مکتب امامیه

حسین قاضی‌زاده*

علیرضا قاضی‌زاده**

چکیده

به اعتقاد امامیه، مرگ نه تنها مانع شفاعت برای مشفوع‌له در حیات دنیوی نمی‌شود، بلکه شافعین با گسترده‌گی و وسعت دسترسی بیشتری می‌توانند شفاعت مشفوع‌له را نزد پروردگار انجام دهند؛ چراکه تمام شرایط شفاعت به صورت کامل برای چنین امری وجود دارد؛ از جمله زنده بودن شفیع. چنان‌که قرآن کریم زنده بودن اولیای الهی را این‌گونه بیان می‌فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱. به یقین زمانی که زنده بودن شهدا به واسطه این آیه ثابت شد، می‌توان به زنده بودن انبیا و امامان معصوم علیهم‌السلام اطمینان یافت. از دیگر شروط، شنوایی شفیع بعد از مرگ است. این شرط با توجه به تراث روایی اهل بیت علیهم‌السلام قابل اثبات و تصدیق است. شرط دیگر، امکان سخن گفتن روح شفیع با خدا است. این شرط نیز به وسیله آیات متعدد قرآن اثبات شده است؛ چنان‌که سخن گفتن مؤمنین با خداوند که مشتمل بر حمد و ستایش پروردگار است، بر امکان و تحقق تکلم روح شفیع با پروردگار دلالت می‌کند: «وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَبْتًا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ»^۲. بنابراین تمام شروط لازم برای وقوع شفاعت توسط روح شفیع در منابع دینی وجود دارد.

کلیدواژه‌ها: شفاعت، زنده بودن شفیع، قدرت شنیدن بعد از مرگ، سخن گفتن با خدا بعد از مرگ.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم، دکترای تخصصی نقد وهابیت.

** محقق و پژوهشگر، دانش‌آموخته حوزه علمیه.

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. زمر، ۷۴.

مقدمه

شفاعت‌خواهی از میّت، از اموری است که به سبب عواملی از جمله نداشتن حیات یا سماع یا ممکن نبودن تکلم با خداوند مورد مناقشه قرار گرفته است. اما این مناقشه به سبب نشناختن مسئله مرگ شکل گرفته است؛ چراکه مرگ در این دنیا تنها سبب خاموشی جسم در دنیاست، ولی روح آدمی که زنده بودن آن در کالبد جسم، سبب حیات آن (جسم) می‌شود، بعد از مرگ زنده بوده و نه تنها تمام حسگرهای دنیوی، از جمله شنوایی و بینایی و چشایی زنده و پایدار است، بلکه دارای قدرت مضاعفی نیز هستند؛ چراکه روح شفیع، می‌تواند بعد از موت به دلیل دسترسی به تجرد بیشتر، اراده خودشان از جمله شفاعت را نزد پروردگارشان ارائه کنند.

در این مقاله، این سه مانع که تصور شده می‌تواند موجب باطل خواندن شفاعت‌طلبی از اموات شود، مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی: ۱. مسئله حیات؛ ۲. مسئله سماع پس از مرگ؛ ۳. مسئله امکان تکلم و ارتباط با خداوند در برزخ.

با بررسی این مسائل ثابت شده است که این موارد در تعالیم الهی آن‌چنان به‌سادگی قابل اثبات است که فهم آن نیاز به جهد و تلاش بسیار ندارد؛ درحالی‌که همین مسئله ساده در تفکر وهابیت چنان پیچیده و حل‌ناشدنی جلوه نمود که به این نتیجه رسیدند که طلب شفاعت از اموات اساساً منجر به شرک اکبر مُخرج عن الملّه می‌شود! البته آنچه در این مقاله به عنوان اسناد معرفی می‌شود، از منابع امامیه است، اما تمام مطالب در این سه محور از حیث مدعا، از منابع اهل سنت نیز به‌آسانی اثبات‌پذیر است؛ هرچند از حیث دلیل ممکن است ادله بسیاری در اختیار دو مکتب باشد، اما مسلّم است که صحت شفاعت‌خواهی از اموات، منحصر به مکتب امامیه نیست.

درباره موضوع شفاعت، کتب بسیاری از شیعه و سنی نوشته شده است، اما آنچه این مقاله را بدیع می‌کند، تقریر ساده و روان از «طلب شفاعت بعد از موت» است که از ادله مورد وفاق و قطعی مکتوب است. ان‌شاءالله که برای محققین این عرصه مفید واقع شود.

معنای لغوی شفاعت

راغب اصفهانی در معنای لغوی شفیع چنین می‌گوید «الشفع: ضم الشئ إلى مثله ويقال للمشفوع شفع»؛ شفع یعنی ضمیمه کردن چیزی به مثل خودش، و به کسی که شفاعت شده نیز «شفع» می‌گویند.^۱

شفاعت در بیان قرآن کریم

قرآن کریم شفاعت را امری اجتناب‌ناپذیر شمرده و در آیات متعدد به اصل بحث شفاعت اشاره فرموده است. این کتاب مقدس، علاوه بر این که به شفاعت به معنای رایج آن یعنی واسطه بودن افراد برای رساند منفعت یا مضرت اشاره کرده است، مانند آیه «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِّنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كُفْلٌ مِّنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا»^۲ همچنین استفاده از اسباب برای رسیدن به اهداف را نیز با نگاه شفاعت یاد کرده است؛ چنان که علامه طباطبائی^۳ در باره مفهوم واسطه و شفاعت می‌گوید:

و این که اسباب و علل وجودیه کار شفاعت را بکنند، که بسیار واضح است؛ برای این که هر سببی واسطه است میان سبب فوق و مسبب خودش، و روی هم آنها از صفات علیای خدا^۴ یعنی رحمت و خلق و احیاء و رزق و امثال آن را استفاده نموده، و انواع نعمت‌ها و فضل‌ها را گرفته، به محتاجان آن می‌رسانند.^۳

قرآن نیز به این نوع شفاعت در آیات متعدد اشاره کرده است: «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ أَقْلًا تَذَكَّرُونَ»^۴ پروردگار شما آن خدایی است که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید؛ سپس بر عرش استیلا یافت؛ کار [آفرینش] را تدبیر می‌کند. شفاعتگری جز پس از اذن او نیست. این است خدا^۴ پروردگار شما؛ پس او را بپرستید. آیا پند نمی‌گیرید؟

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات، ص ۲۶۳.

۲. نساء، ۸۵.

۳. طباطبائی، سید محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۴۲.

۴. یونس، ۳.

این که سیاق آیه، بحث خلقت آسمان و زمین را بیان می‌کند و سپس تدبیر امور را به خداوند ﷻ نسبت می‌دهد و سپس شفاعت را تنها منحصر در اذن الهی می‌داند، شاهی است بر این که مقصود از شفاعت در آیه، شفاعت تکوینی است؛ یعنی اسباب عالم هستی با همه کثرت و قدرتی که دارند، اثرگذار نیستند؛ مگر زمانی که حق تعالی اذن دهد، و این یعنی تدبیر امور عالم به دست اوست. روشن است که این سیاق، با معنای شفاعتی که دعاگویی و واسطه شدن برای رهایی از عذاب یا مانند آن است، همخوانی ندارد.

در آیه‌الکرسی نیز همین قسم از شفاعت آمده است: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^۱ آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟!

این آیه نیز مانند آیه قبل، به تناسب سیاق، ناظر به شفاعت در تکوینات است؛ چراکه مالکیت آسمان و زمین و آنچه در آنهاست، چنان وسیع و گسترده است که حمل شفاعت بر معنای دعاخواهی در خصوص تشریحات را نمی‌طلبد و مقصود، مطلق اثرگذاری است که بدون اجازه خداوند ﷻ ممکن نخواهد بود.

آیت‌الله جوادی آملی در تفسیر تسنیم می‌نویسند:

در لسان قرآن، بخش عمده شفاعت ناظر به مسائل تکوین است؛ زیرا بخش مهمی از شفاعت نفی شده در قرآن، به ردّ شبهه بت‌پرست‌ها بازمی‌گردد که مربوط به شفاعت تکوینی است. توضیح این که: اگرچه توده بت‌پرستان براساس سنت و عادت جاهلی خود، کورکورانه می‌گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»^۲ لکن محققان آنها چند دلیل برای بت‌پرستی خود اقامه می‌کردند که همه یا غالب آنها به شفاعت تکوینی بت‌ها بازمی‌گردد و قرآن کریم برخی از آن ادله را نقل و نقد کرده است.^۳

چنان که در آیه‌ای می‌فرماید: «... مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ»^۴

۱. بقره، ۲۵۵.

۲. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، ج ۴، ص ۲۱۶.

۳. سجده، ۴.

برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست؛ آیا باز هم پند نمی‌گیرید؟! روشن است که خداوند ﷻ دعاگوی بنده خود نیست؛ بلکه کمک کار اوست و همین که برای کمک به بنده خود برای رسیدن به حاجتی که در نظر دارد، ضمیمه شود، کافی است که مفهوم شفاعت که همان زوج شدن است، برای خداوند ﷻ نیز صدق کند. از این رو هنگامی که از اولیای الهی نیز شفاعت می‌طلبیم، می‌تواند کمک ایشان به صورت دعاگویی آنها محقق شود، و می‌تواند به صورت مستقیم از جانب خودشان به اذن الهی حاصل گردد؛ لذا می‌توان با دلایلی که صحت شفاعت از ایشان را اثبات می‌کند، صحت حاجت‌خواهی و استغاثه به ایشان را نیز اثبات کرد. لذا در قرآن کریم شفاعت به دو دسته تکوینی و تشریحی تقسیم شده است.

شفاعت تکوینی

در مورد این نوع شفاعت باید گفت: موجودات عالم به‌طور طبیعی اگر قصد انجام کاری را داشته باشند، باید مراحلی را طی کنند تا هدف، که همان وقوع عمل است، محقق شود. گاه این مراحل از طریق تکوین طی می‌شود، یعنی اسباب، سبب حصول عمل مورد نظر در تکوینیات می‌باشد، چنان‌که در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام سوزاندن آن حضرت توسط آتش انجام گرفت و چون آتش تکویناً قابلیت سوزاندن را دارد، یک وسیله تکوینی برای حصول عمل یعنی سوزاندن است و اگر قصد داشته باشیم این وسیله را از مأموریتش (سوزاندن) ساقط کنیم، هیچ عامل تشریحی قابلیت انجام این عمل را ندارد و سلب چنین قابلیتی فقط بر عهده کسی است که در تکوینات نفوذ داشته باشد و چنین نفوذی فقط در تصرف خداوند است؛ چنان‌که در همین ماجرای سوزاندن حضرت ابراهیم علیه السلام عدم اذن الهی مبنی بر سوختن ایشان سبب بی‌اثر شدن اثر اصلی آتش یعنی سوزاندن شد. این نوع واسطه را می‌توان همان شفیعان یا واسطه‌های تکوینی عنوان کرد.

شفاعت تشریحی

شفاعت تشریحی نیز تعریفی جدا از تعریف شفاعت تکوینی ندارد؛ تنها تفاوتش در این است

که در این نوع شفاعت، آنچه شفیع به واسطه شفاعت در مقام حل آن می‌باشد، مشکلی است که به دلیل قوانین اعتباری و تشریحی ایجاد شده است، نه مسائل تکوینی؛ مثلاً اگر شخصی به دلیل سرقت یا جرمی دیگر محکوم به زندان شده است، آنچه موجب زندانی شدن سارق است، وجود قانون اعتباری برای زندانی کردن سارق است. نقش شفیع در این جا این است که سارق را از ذیل آن قانون خارج کند؛ یا به سبب اثبات بی‌گناهی او یا مسکنت و بیچارگی سارق و ایجاد ترحم نسبت به او و یا به واسطه طلب عفو و گذشت از مال‌باخته یا... در هر صورت موضوع در این‌گونه موارد وجود قوانین تشریحی است که شفیع می‌خواهد مشفوع‌له را به‌گونه‌ای از ذیل آن خارج کند.

موضوع شفاعت از جهات مختلف قابل طرح و بررسی است، اما موضوع بحث این مقاله این است که از اولیای الهی بعد از زمان حیاتشان در این دنیا طلب شفاعت صورت گیرد؛ اعم از این که شفاعت در تکوینیات باشد یا در تشریحیات.

اما نکته مهم در این بحث این است که چه در شفیعان تکوینی و چه در شفیعان تشریحی حی و زنده بودن آن، شرط اول در حصول شفاعت است؛ به‌طوری که شفاعت بدون در نظر گرفتن چنین شرطی قابلیت حصول ندارد؛ چنان که قرآن در نکوهش کافران در مورد شفاعت خواهی از بتان از چنین تعبیری استفاده می‌کند: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْلَمُونَ﴾؛^۱ (آیا از غیرخدا شفیعانی اختیار کردند؟ بگو: حتی اگر آن شفیعان قدرت کاری را نداشته باشند و چیزی را درنیابند؟). در این آیه، شفاعت از موجود بی‌جان و ناتوان، سبب عدم شفاعت آنان معرفی شده است.

بنابراین، اختلاف عمده در بحث شفاعت، درخواست از شفیعانی است که اثری از حیات دنیوی برای آن‌ها وجود ندارد و تصور شده است که عدم حیات نیز منجر به عدم سماع و عدم امکان برای عمل شفیع خواهد بود؛ درحالی که این موانع با اندکی تفحص برداشته خواهد شد.

۱. زمر، ۴۳.

الف) اولیای الهی و حیات برزخی

قرآن کریم بر زنده بودن تمام انسان‌ها اعم از نیکوکار و گنه‌کار بعد از مرگ تصریح فرموده است؛ چنان‌که زنده بودن اولیای الهی، از جمله شهدا را این‌گونه بیان می‌کنند: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ (کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند). در این آیه به صراحت بیان شده که شهدا بعد از مرگ دنیوی، زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند؛ اما آیات دیگری نیز وجود دارد که اثبات می‌کند تمام مؤمنین از جمله انبیا و اولیای الهی نزد خداوند حیات خواهند داشت: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهُمْ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۲ (همانان که چون فرشتگان مرگ روحشان را می‌گیرند، درحالی که پاک و پاکیزه‌اند، می‌گویند: سلام بر شما؛ به پاداش کارهایی که می‌کردید، به بهشت درآید). با توجه به این‌که این ورود در بهشت، بعد از قبض روح است، معلوم می‌شود که این بهشت، همان بهشت برزخی است، نه بهشت بعد از قیامت.

کفار و مشرکین و حیات برزخی

حیات برزخی برای کفار و مشرکین نیز توسط قرآن بیان شده است: ﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾^۳ آتش؛ هر صبح و شام بر آن عرضه شوند و روزی که قیامت برپا شود، ندا دهند که خاندان فرعون را به سخت‌ترین عذاب‌ها درآورید.

همچنین در این دو آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ﴾^۴ (چون یکی‌شان را مرگ فرارسد، گوید: ای پروردگار من، مرا بازگردان) و ﴿لَعَلَّ أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۵ (شاید کارهای

۱. آل عمران، ۱۶۹.

۲. نحل، ۳۲.

۳. غافر، ۴۶.

۴. مومنون، ۹۹.

۵. مؤمنون، ۱۰۰.

شایسته‌ای را که ترك کرده بودم، به‌جای آورم؛ هرگز. این سخنی است که او می‌گوید و پشت سرشان تا روز قیامت مانعی است که بازگشتی در آن نیست). این که مجرمین بعد از مرگ از خداوند تقاضا می‌کنند که به دنیا بازگردند تا کارهای بدشان را ترک کرده و مشغول کارهای شایسته شود، از دو جهت می‌تواند حیات برزخی آنان (مجرمین) را ثابت کرد: اول این که تقاضای بعد از مرگ به این معناست که فرد دارای حیات است؛ چرا که تقاضا کردن، فرع بر زنده بودن است و تا زمانی که فرد، زنده و دارای حیات نباشد، چنین اتفاقی (تقاضا) برای او قابل تصور نیست. از سوی دیگر، عذاب الهی برای فرد مجرم به منزله حیات فرد است؛ چرا که عذاب کردن فرد مرده، کار لغو و عبثی است. بنابراین در حیات برزخی هیچ شک و شائبه‌ای وجود ندارد و این مورد از مسائل مورد اتفاق شیعه و سنی است و انحصاری در مکتب امامیه ندارد.

ب) قدرت شنیدن بعد از مرگ دنیوی

موضوع توانایی شنیدن اموات، در منابع اسلامی قابل استتشاف است که در دو منبع کتاب و سنت به بررسی آن می‌پردازیم.

سماع اموات در بیان قرآن

امامیه معتقد است که تمام مردگان در برزخ، بر اساس آیات قرآن قدرت شنیدن دارند: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ»؛^۱ (پس زلزله‌ای سخت آنان را فروگرفت و در خانه‌هایشان بر جای خود مردند). «فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لَكِنْ لَا تَحِبُّونَ النَّاصِحِينَ»^۲؛ صالح از آنان روی گرداند و گفت: ای قوم من، رسالت پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم، ولی شما نیکخواهان را دوست ندارید. همانند چنین آیه‌ای درباره حضرت شعیب علیه السلام نیز آمده است: «فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ»^۳ پس زلزله‌ای سخت آنان را فرو گرفت و در خانه‌های خود بر

۱. اعراف، ۷۸.

۲. اعراف، ۷۹.

۳. اعراف، ۹۱.

جای مُردند ﴿فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَأُ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ﴾^۱ پس، از آنها رویگردان شد و گفت: ای قوم من، هرآینه پیام‌های پروردگارم را به شما رساندم و اندرزتان دادم؛ چگونه بر مردمی کافر اندوهگین شوم؟! در این دو آیه، کلمه «فتولی» با «فاء» تفریح شده و بیانگر این است که سخن این دو پیامبر بعد از هلاکت قوم بیان شده؛ یعنی در واقع هلاکت محقق شده و سپس خطاب از سوی پیامبر صادر شده است. این به معنای شنیدن سخن پیامبر توسط مخاطبین تلف شده است؛ زیرا اگر چنین شنیدنی از طرف مخاطبین ازدنیارفته واقع نمی‌شد، ایراد سخن توسط پیامبر، عملی بی‌اثر و بیهوده بود.^۲

البته می‌توان از ظاهر آیه دست کشید و خطاب این دو پیامبر را بر تحسر و تأسف که خلاف ظاهر است، حمل کرد؛ ولی چنین حملی زمانی صحیح است که قرینه برای آن وجود داشته باشد و در این آیه چنین قرینه‌ای وجود ندارد. ثانیاً اگر باب این‌گونه حمل‌ها باز شود، قرآن به بازپچه‌ای در دست مغرضان تبدیل می‌گردد تا به هر گونه که هوای نفس و میل ایشان می‌طلبد، آن را تفسیر کنند.

قدرت شنیدن بعد از مرگ دنیوی در روایات

قدرت شنیدن بعد از مرگ دنیوی، از روایات نیز قابل اثبات است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از فرونشستن گرد و غبار جنگ جمل دستور داد تا «کعب بن سوره» که قاضی بصره در زمان حکومت عمر و عثمان و در جنگ جزء گشته‌شدگان دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بود را یافته و در جایی بنشانند. آن‌گاه حضرت از او پرسید «قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَ رَبِّي حَقًّا؟»؛ (من آنچه را که پروردگارم وعده داده بود، حق یافتم؛ آیا تو نیز آنچه را که پروردگارت وعده داده بود، حق یافتی؟) و بعد همین

۱. اعراف، ۹۳.

۲. «فالقرآن يحكي خطابه لقومه - بعد هلاكهم وأخذهم الرجفة - ويقول: ﴿... فتولّى عنهم وقال يا قوم لقد أبلغتكم رسالة ربّي ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحين﴾ (الأعراف، ۷۸ - ۷۹) أمعن النظر في قوله: ﴿فتولّى﴾ حيث تصدر بالفاء الدالة على الترتيب: أي بعدما عمّهم الهلاك أعرض صالح بوجهه عنهم وخاطبهم بقوله: يا قوم...»؛ سبحانی، جعفر، الشفاعة فی الكتاب و السنة، ص ۸۰.

گفتار را با طلحة بن عبدالله تکرار کرد. در همین حال، شخصی از امام پرسید: با کسانی سخن می‌گویی که قادر بر شنیدن نیستند؟! امام فرمود: «با رجل فوالله لقد سمعا کلامی کما سمع اهل القلیب کلام رسول الله ﷺ»؛^۱ به خدا قسم این دو نفر سخنم را شنیدند، آن‌گونه که اهل چاه حفرشده در بدر کلام رسول الله ﷺ را شنیدند.

استشهاد امیرالمؤمنین علیه السلام به جریان قلیب بدر استشهاد به مسئله‌ای است که مورد اتفاق فریقین است. لذا موضوع سماع اموات نیز از اختصاصات مذهب امامیه نیست و اهل سنت نیز با ادله متعدد معتقد به سماع برای اموات هستند.

همچنین حضرت هنگام برگشت از جنگ صفین، کنار قبرستان و پشت دروازه کوفه ایستاد و با مردگان این‌گونه سخن گفت: «يَا أَهْلَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَ الْمَحَالِّ الْمُفْقِرَةِ وَ الْقُبُورِ الْمُظْلَمَةِ يَا أَهْلَ التُّزْبَةِ يَا أَهْلَ الْعُزْبَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْدَةِ يَا أَهْلَ الْوَحْشَةِ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ وَ نَحْنُ لَكُمْ تَبَعٌ لِأَجْلِ مَا الدُّورُ فَقَدْ سَكِنَتْ وَ أَمَّا الْأَزْوَاجُ فَقَدْ نَكِحَتْ وَ أَمَّا الْأَمْوَالُ فَقَدْ قُسِمَتْ هَذَا خَبْرٌ مَا عِنْدَنَا فَمَا خَبِرٌ مَا عِنْدَكُمْ ثُمَّ التَّفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَا لَوْ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ لَأَخْبَرُوكُمْ أَنَّ خَيْرَ الرِّزَادِ التَّقْوَى»؛^۲ ای اهل دیار وحشت، ای غریبان، ای تنهانشدگان، ای وحشت‌زدگان! شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما خواهیم آمد و به شما خواهیم رسید؛ اما بدانید کسانی دیگر صاحب خانه‌هایتان شدند و زنانتان با دیگران ازدواج کردند و اموالتان در میان دیگران تقسیم شد. این خبری است که ما داریم. حال شما خبر دهید. (سپس به اصحاب فرمودند) بدانید که اگر اجازه سخن گفتن داشتند، شما را خبر می‌دادند که: بهترین توشه، تقواست.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام به سبب حاجت‌خواهی از امام حسین علیه السلام در زمان زیارت از ایشان آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلْيَقِفْ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ وَ لِيَقُلْ - يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ تَشْهَدُ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ رَبِّكَ تُرْزَقُ فَاسْأَلْ رَبَّكَ وَ رَبِّي فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي فَإِنَّهَا تُقْضَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛^۳ اگر

۱. مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج ۱، ص ۲۵۶.

۲. شریف رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، حکمت ۱۳۰.

۳. محدث نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۰، ص ۳۴۵.

کسی حاجتی دارد، بالای سر مقدس امام حسین علیه السلام برود و بگوید: ای اباعبدالله، شهادت می‌دهم که تو شاهد موقعیت من هستی؛ سخن مرا می‌شنوی؛ زنده هستی و از روزی خاص الهی بهره‌مندی. پس تقاضا کن که حوائج مرا برآورده سازد.

در زیارت‌نامه دیگر امامان معصوم علیهم السلام نیز با عبارت‌های مختلف شهادت داده شده است. در زیارت‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «ثم انكب على القبر فقبله وقل أشهد أنك تسمع كلامي وتشهد مقامي»؛^۱ سپس خود را بر قبر بیفکن و آن را ببوس و بگو: شهادت می‌دهم که کلام من را می‌شنوی و شاهد بر من هستی.

اما نکته مهم در زیارات این است که اصل زیارات بر اساس سخن گفتن زائر به منظور رفع حاجات یا نیت‌های مختلف با مزور است و این ارتباط، زمانی قابل تصور است که مزور بتواند سخن زائر را بشنود. در غیر این صورت، زیارت زائر یک عمل لغو و بیهوده خواهد بود؛ چنان‌که در ابتدای تمام زیارات اهل بیت علیهم السلام با خطاب قرار دادن اهل بیت علیهم السلام به ایشان سلام داده می‌شود و اگر این سلام و تحیت بدون هیچ درک شنوایی برای مخاطب باشد، چه اثری می‌تواند داشته باشد؟!

ج) امکان ارتباط شفیع با خداوند در برزخ

بعد از اثبات حیات برزخی برای تمام انسان‌ها از جمله اولیای الهی، و قدرت سماع ایشان، لازم است ثابت شود که ایشان توانایی ارتباط با خداوند و شفاعت نزد او را دارند. ساده‌ترین ترسیم از شفاعت، این است که ایشان از خداوند سؤال و درخواست نمایند که لازمه آن، اثبات امکان تکلم با خداوند است. آیات قرآن به تکلم برزخیان با خداوند در موارد مختلف اشاره کرده است. نیایش بهشتیان با خداوند که اثبات می‌کند ایشان (اولیای الهی) با خداوند سخن می‌گویند: «وَنَرَعْنَا مَا فِي صُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ تُجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكَمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»^۲؛ و هرگونه کینه‌ای را از دلشان

۱. ابن‌مشهدی، محمد بن جعفر، مزار الکبیر، ص ۲۱۱؛ سید بن طاووس، اقبال اعمال، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. اعراف، ۴۳.

برمی‌کنیم؛ نهرها در زیر پایشان جاری است؛ گویند: سپاس خدایی را که ما را بدین راه رهبری کرده و اگر ما را رهبری نکرده بود، هدایت نمی‌یافتیم. رسولان پروردگار ما به حق آمدند. آن‌گاه ایشان را ندا دهند که به پاداش کارهایی که کردید، این بهشت را به شما داده‌اند.

مسیوق بودن کینه در سینه‌ها قرینه بر این است که این حالت در برزخ است؛ چراکه وجود کینه‌های احتمالی در سینه، ناظر به دنیا و پاک شدن آن ناظر به برزخ است. اگر پاک شدن کینه، ناظر به بهشت بعد از قیامت باشد، لازم می‌آید تا قبل از بهشت قیامت، هنوز کینه در بهشت برزخی باقی باشد و این امکان ندارد: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾^۱ (و می‌گویند: سپاس خدایی را که اندوه را از ما دور کرد؛ زیرا پروردگار ما آمرزنده و شکرپذیر است). همان چیزی که در مورد پاک شدن کینه بیان شد، در مورد پاک شدن حزن نیز جاری است و ثابت می‌کند که این امر مربوط به بهشت برزخی است.

این تکلم فقط منحصر بهشتیان نیست؛ بلکه اهل دوزخ نیز خداوند را خطاب قرار داده و با ایشان سخن می‌گویند: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^۲؛ تا آن‌گاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردان؛ شاید من در آنچه وانهادم، کار نیکی انجام دهم. هرگز چنین نیست. این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

بنابراین تمام عوامل برای حصول شفاعت شفیعان، بدون هیچ مانعی برای آنان در دسترس است؛ چراکه آنان، هم داری حیات و هم قادر بر شنیدن دعای مشفوع و هم می‌توانند به راحتی با خداوند تکلم کنند.

این ادله از این حیث که مدلول آیات قرآنی است، اختصاص به مکتب امامیه ندارد و

۱. فاطر، ۳۴.

۲. مؤمنون، ۱۰۰ و ۱۰۱.

هر کس که معتقد به قرآن کریم باشد، باید نسبت به آن خاضع شود؛ چنان که اهل سنت نیز در موضوع شفاعت خواهی از اولیای الهی بعد از حیات، همسو با امامیه اند؛ هرچند در منابع مختص به امامیه نیز ادله شفاعت طلبی در زمان ممات به صراحت بیان شده است. در سوره نساء چنین آمده است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»^۱ (هیچ پیامبری را نفرستادیم، جز آن که دیگران به امر خدا باید مطیع فرمان او شوند، و اگر هنگامی که مرتکب گناهی شدند، نزد تو آمده بودند و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیامبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند). ظاهر این آیه، شافع بودن پیامبر ﷺ در زمان حیات ایشان را ثابت می کند، اما با توجه به زیارت نامه ایشان که در آن آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا إِلَهِي فَقَدْ أَتَيْتُ نَبِيَّكَ مُسْتَغْفِرًا تَائِبًا مِنْ ذُنُوبِي، فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اغْفِرْهَا لِي يَا سَيِّدَنَا أَتُوجَّهُ بِكَ وَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى رَبِّكَ وَ رَبِّي لِيُغْفِرَ لِي»؛ (خدایا! تو فرموده ای: اگر ایشان آن گاه که بر خود ستم کردند، نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای ایشان درخواست آمرزش می نمود، به یقین خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند. خدایا! من استغفارکنان و پشیمانان از گناهانم نزد پیامبرت آمدم؛ پس بر محمد و خاندانش درود فرست و گناهانم را ببامرز) می توان مدعی شد که وسعت شفاعت رسول خدا ﷺ با توجه به حصول شرایط، تا برزخ و بعد از آن نیز ادامه دارد.

اما این گستردگی شفاعت فقط منحصر به پیامبر ﷺ یا امامان معصومین علیهم السلام نیست؛ بلکه فرزندان و نوادگان صالح ایشان نیز چنین قدرتی را دارند. در زیارت حضرت معصومه علیها السلام چنین آمده است: «یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة فان لک عند الله شأن من شأن»^۲؛ ای فاطمه! مرا در بهشت شفاعت فرما، چراکه تو در نزد خداوند دارای شأن و

۱. نساء، ۶۴.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۷.

منزلت بلندی هستی.

علاوه بر امامزادگان، قبور شهدا نیز طبق روایات اهل بیت علیهم السلام محل زیارت و طلب شفاعت معرفی شده است. در زیارت حمزه سیدالشهدا علیه السلام آمده است: «فَكُنْ لِي شَفِيعاً يَوْمَ فَقْرِي وَ حَاجَتِي ، فَقَدْ سِرْتُ إِلَيْكَ مَحْزُوناً ، وَ أَتَيْتُكَ مَكْرُوباً ، وَ سَكَبْتُ عِبْرَتِي عِنْدَكَ بَاكِئاً ، وَ صَرْتُ إِلَيْكَ مَفْرُداً ، وَ أَنْتَ مَمَّنْ أَمَرَنِي اللَّهُ بِصَلْتِهِ ، وَ حَثَّنِي عَلَى بَرِّهِ ، وَ دَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ ، وَ هَدَانِي لِحُبِّهِ ، وَ رَغَبْنِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ ، وَ الْهَمْنِي طَلَبَ الْحَوَائِجِ عِنْدَهُ»؛^۱ شفیع من باش در روز فقر و حاجتم، چراکه به سوی تو آمدم، درحالی که محزونم. اندوهگین به جانب آدم و گریه کنان در پیشگاهت اشک ریختم و تنها به محضرت آمدم. تو از کسانی هستی که خداوند پیوندش را به من دستور داده و بر نیکی به او فرمان داده و بر فضلش دلالت کرده و به محبتش راهنمایی ام نمود و به وارد شدن بر او تشویق کرده و خواستن حوائج را نزد او به من الهام نموده است.

شرایط مشفوع له برای شفاعت بعد از مرگ شفیع

حصول شفاعت از جانب شفیع بعد از حیات دنیوی، با توجه به شرایط ایشان امری ممکن و قابل اجراست، اما وقوع این امر در خارج، منوط به داشتن تمام شرایط برای مشفوع له نیز می باشد. در واقع حصول امر شفاعت با توجه به تکامل شرایط از جانب شافع و مشفوع له قابل وقوع است.

با توجه به روایات اهل بیت علیهم السلام از اصلی ترین شروط مشفوع له، اعتقاد به شفاعت است؛ چنان که بر اساس روایات، عدم اعتقاد به شفاعت، نه تنها موجب سلب شفاعت می شود - همان طور این روایت شاهد بر این مطلب است: «قال علی بن موسی علیه السلام: مَنْ كَذَّبَ بِشَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ تَنْلَهُ»؛^۲ (هر کس شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله را تکذیب کند، شفاعت ایشان نصیبش نمی شود) - بلکه شیعه بودن مشفوع له را نیز خدشه دار می کند؛ چنان که در این روایت به موضوع اشاره شده: «قال صادق علیه السلام: مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۲۲۰.

۲. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶.

مِنْ شَيْعِنَا الْمِعْرَاجِ وَالْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَالشَّفَاعَةَ؛^۱ هر کس سه چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: نخست معراج پیامبر ﷺ، پرسش در قبر و شفاعت.

اما با توجه به آیات قرآن می توان مدعی شد که وجود برخی از گناهان موجب سلب شفاعت از مشفوع له می شود، از جمله:

۱. در سوره مدثر مجموعه ای از گناهانی که موجب سلب شفاعت می شود، بیان شده است: «قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»؛^۲ (می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم) «وَلَمْ نَكُ نَطْعُمُ الْمِسْكِينِ»؛^۳ (به مسکین طعام نمی دادیم) «وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ»؛^۴ (و با آنان که سخن باطل می گفتند، هم سخن می شدیم) «وَكُنَّا نُكذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ»؛^۵ (آخرت را تکذیب می کردیم) «حَتَّىٰ أَتَيْنَا الْيَقِينَ»؛^۶ (تا مرگ ما فرا رسید) «فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛^۷ (شفاعت شافعین نیز به حال ما سودی ندارد).

۲. تفاق نیز با توجه به آیات قرآن موجب سلب شفاعت می شود: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»؛^۸ (تفاوتی نمی کند که چه برایشان آمرزش بخواهی، چه آمرزش نخواهی، خداوند آنها را نمی بخشد، و خدا مردم نافرمان را هدایت نمی کند). روشن است که آمرزش خواستن پیامبر ﷺ به معنای شفاعت کردن از آنان است.

دامنه شفاعت طلبی

نکته مهم در بحث شفاعت، حد و حصر در مفهوم شفاعت طلبی است؛ یعنی آیا شفاعت خواستن از اولیای الهی فقط منحصر به حوائج معنوی است یا شامل حوائج مادی نیز

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالی، ترجمه کمره ای، ج ۱، ص ۲۹۴.

۲. مدثر، ۴۳.

۳. مدثر، ۴۴.

۴. مدثر، ۴۵.

۵. مدثر، ۴۶.

۶. مدثر، ۴۷.

۷. مدثر، ۴۸.

۸. منافقون، ۶.

می‌شود؟ در مورد شفاعت در امور معنوی، مانند شفاعت از گناهان، شبهه‌ای در حصول چنین شفاعتی وجود ندارد. آیات مختلفی از جمله آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»^۱ دلالت به چنین شفاعتی می‌کنند؛ چنان‌که روایات مختلفی از اهل بیت علیهم‌السلام این آیه را ناظر به اعطای مقام شفاعت برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دانند؛ به این معنا که خداوند به قدری وسعت شفاعت پیامبر را گسترده لحاظ کرده است که ایشان تا مقام رضایت می‌توانند افراد گناهکار امتش را شفاعت کند.

اما مفهوم شفاعت طلبی بعد از مرگ شفیع، تنها به همین نوع (شفاعت طلبی معنوی) محدود نمی‌شود؛ بلکه در امور مادی و دنیایی نیز چنین امری (شفاعت طلبی) وجود دارد. در زیارت‌نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آماده است:

«يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَلِيَّ، اشْفَعَا لِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، يَا حَسَنُ يَا حُسَيْنُ اشْفَعَا لِي إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِقَضَاءِ حَوَائِجِي، يَا سَادَاتِي يَا مَوَالِيَّ يَا أُمَّتِي اشْفَعُوا لِي إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ بِقَضَاءِ حَوَائِجِي وَخَلَاصِي مِنَ النَّارِ»؛^۲ ای محمد، ای رسول‌الله، ای امیرالمؤمنین، یا علی! از من نزد خدا شفاعت کنید. ای حسن ای حسین، از من نزد خدا برای برآورده شدن حوائج شفاعت کنید. ای سادات و ای موالی و ائمه‌ی من، از من نزد خدا برای برآورده شدن حوائج و رهایی از آتش شفاعت کنید.

در زیارت امام حسین علیه‌السلام نیز به تمام حوائج اشاره شده: «فَاشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ وَرَبِّي فِي قَضَاءِ حَوَائِجِي كُلِّهَا، وَ قَضَاءِ حَاجَتِي الْعُظْمَى الَّتِي إِنِ اعْطَانِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا مَنَعَنِي، وَإِنْ مَنَعَنِيهَا لَمْ يَنْفَعَنِي مَا أَعْطَانِي فَكَأَنَّكَ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى، وَ الْمِنَّةِ عَلَيَّ بِجَمِيعِ سُؤْلِي وَ رَغْبَتِي، وَ شَهَوَاتِي وَ إِرَادَتِي وَ مَنَائِي، وَ صَرَفِ جَمِيعِ الْمَكْرُوهِ وَ الْمَحْذُورِ عَنِّي، وَ عَن أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ إِخْوَانِي وَ مَالِي وَ جَمِيعِ مَا أُنْعَمُ عَلَيَّ»؛^۳ شفاعت نما از من نزد پروردگار خود و پروردگارم در اجابت همه حوائج و اجابت حاجت عظامیم که اگر بدهد، آن را به من

۱. الضحی، ۵.

۲. ابن‌مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ص ۳۱۵.

۳. شیخ مفید، کتاب المزار، مناسک المزار، ص ۱۱۳.

ضرری نمی‌رساند آنچه نداده است، و اگر مرا منع کند، نفعی نمی‌رساند آنچه که داده، و آن حاجت رهایی از آتش است و درجات بالا و منت بر من به اجابت همه خواسته‌ها و امیال و آنچه خواسته‌ام و آرزوهایم و این که همه مکروهات و محذورات دور باشد از من و اهلیم و فرزندانم و برادرانم و اموالم و همه نعمت‌هایی که داده‌ای.

روشن است که اشاره به تمام حوائج، دربردارنده شفاعت در امور مادی نیز می‌شود، اما این که شفیع به خواسته مشفوع‌له ترتیب اثر دهد، خارج از مفهوم طلب شفاعت است؛ زیرا مفهوم طلب شفاعت که همان طلبِ ضمیمه کردن کمک دیگران به خود است، تنها با کمک خواستن از ایشان به هر نحو و در هر موضوعی که باشد، پدید آمده است؛ حتی اگر کمک یا دعایی از طرف شفیع صورت نگیرد؛ زیرا مفهوم طلب شفاعت با درخواست از شفیع محقق شد، اما نوع عمل شفیع هیچ اثری در صدق مفهوم طلب شفاعت ندارد.

اما ظرفیت مفهوم شفاعت، فراتر از چنین حدی است؛ زیرا این مفهوم به‌طور کلی منحصر در دعا گویی نیست؛ چه دعا گویی در مسئله مادی باشد و چه در مسئله معنوی. در واقع دعا کردن یکی از مصادیق مفهوم شفاعت است، اما سؤال این جاست که امتداد این حد تا کجا ادامه دارد؟ در جواب می‌توان گفت: وسعت این مفهوم با توجه به قرآن و روایات، تنها با کمک خواستن و ضمیمه کردن دیگری نیز محقق می‌شود؛ چنان که اگر شخصی از دیگری کمک بگیرد و آن شخص زنده باشد یا میت، جاندار باشد یا بی‌جان، مفهوم شفاعت با چنین درخواستی محقق می‌شود؛ زیرا مفهوم شفاعت از لحاظ لغوی، از «شفع» به معنای جفت می‌آید و استفاده از هر وسیله‌ای یعنی جفت کردن وسیله به شخص، و این منحصر در دعاخواهی از شخص نیست؛ بلکه اگر نوع دیگری از کمک نیز حاصل شود، باز هم مفهوم شفاعت محقق شده است؛ چنان که در داستان حضرت موسی علیه السلام کمک گرفتن شخص از ایشان برای مقابله با شخص قبطی، همان معنای شفیع قرار دادن ایشان برای رهایی از درگیری است؛ چراکه شخص، کمک حضرت را به خود ضمیمه کرده تا از مهلکه درگیری نجات یابد و حضرت موسی علیه السلام نیز برای رهایی فرد از مهلکه، هیچ دعایی نکرد و با این حال، مفهوم شفاعت محقق شد: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا

رَجُلَيْنِ يَتَتَلَّانِ هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنَ شَيْعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ؛^۱ بی‌خبر از مردم شهر به شهر داخل شد، پس دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند. یکی از ایشان از پیروانش بود و آن دیگری از دشمنانش. آن‌که از پیروانش بود، بر ضد آن دیگر که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. موسی عليه السلام مُشْتِي بر او نواخت و او را کشت. گفت: این کار شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه‌کننده است.

این نگاه به شفاعت، در واقع همان شفاعت تکوینی است که اصطلاحی قرآنی شناخته می‌شود که در ابتدای مقاله به آن اشاره شده است. با این نگاه می‌توان مشکلات بحث استغاثه را نیز پاسخ داد.

نتیجه

برای شفاعت‌طلبی از اموات، سه مانع قابل‌تصور است: ۱. عدم حیات؛ ۲. عدم سماع؛ ۳. عدم قدرت بر تکلم با خداوند. اما هر سه مانع علاوه بر این‌که در مورد مؤمنین وجود ندارد، بلکه غیرمؤمنین هم توانایی آن را دارند. لذا شفاعت‌خواهی از اموات، یک امر استثنائی برای مؤمنین نیست؛ بلکه طریقی عادی و طبیعی است که مؤمنین از آن استفاده می‌کنند؛ هرچند غیرمؤمن نمی‌تواند شفاعت مقبوله داشته باشد. این مدعا صرفاً مختص به مکتب امامیه نیست؛ بلکه ادله‌ای که در متن اقامه شد، مورد قبول و اهل سنت نیز می‌باشد و فقط وهابیت است که با سایر مسلمین در شفاعت‌طلبی از اموات اختلاف دارد و این امر روشن را تا حد شرک اکبر مخرج عن الملّه عنوان کرده است.

۱. قصص، ۱۵.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن طاووس، علی بن موسی، إقبال الأعمال، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق.
۴. ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الكبير، قم: بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.
۵. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۹ش.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دمشق: بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۷. سبحانی، جعفر، الشفاعة في الكتاب والسنة، بیروت: دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
۸. شیخ صدوق، محمد بن علی، الأمالي، تهران: بی‌نا، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران: نشر جهان، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.
۱۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: دار إحياء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۱۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ش.
۱۳. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: بی‌نا، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

